شیراز، شایسته ثبت جهانی

دکتر علیرضا عسکری‌چاوردی، باستان‌شناس و استاد دانشگاه: بافت تاریخی شهر شیراز فراتر از مبحث تهدید تخریب یا توسعه، مجموعه‌ای مفهومی، اعتقادی، عبادی و هویتی است که بخشی از عناصر مذهبی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی جامعه ایرانی در آن نهادینه شده است. نهادهایی سیاسی، حاکمیتی و مذهبی در آنجا شکل گرفته است که تمام آنها در گذر تاریخ بر هنر، ادبیات، مذهب و تاریخ ایران تأثیرگذار بوده‌اند. شیراز خود میراث‌دار شهرهای باستان است و از طرفی مأمن و خاستگاه هنر، مذهب و ادبیات ایران عصر اسلامی است؛ بنابراین پیش از درک مفهوم شکل‌گیری نهادینه‌شدن نهادهای قانونی، مذهبی، شرعی و سنت‌های ایرانی، اسلامی و شیرازی نمی‌توان با دیدگاه توسعه‌محور مدرن به دنبال توسعه شهری بافت تاریخی بود. بافت تاریخی شیراز مانند بافت تاریخی بسیاری از شهرهای کهن ایران‌زمین و سایر تمدن‌های گذشته در این جهان پهناور اهمیت تاریخی، فرهنگی، مذهبی و هویتی دارد. در مسئله حفاظت و حراست از بافت‌های تاریخی شهرهای کهن جهان تردید و شک وجود ندارد.

اینکه بافت تاریخی شهر شیراز مرتبط با یک مجموعه بزرگ اعتقادی مذهبی نظیر مسجد عتیق شیراز، احمد بن موسی (ع)، سیدعلاءالدین حسین، مدرسه فلسفی ملاصدرا و... شکل گرفته و این شهر شهره به حافظ و سعدی است، جایگاه آن را برای کشور ایران متمایز می‌کند. ازاین‌رو بدیهی است که هر نوع برنامه توسعه در آن با دقت و ظرافت باید انجام شود. حساسیت بافت تاریخی شیراز را باید در مرحله پیشگیری درمان کرد و هر نوع دیدگاه توسعه‌ای باید در چارچوب توسعه پایدار میراث فرهنگی برای این شهر برنامه‌ریزی شود. شهر شیراز حداقل طی یک هزاره و نیم بخشی از تاریخ ایران عصر اسلامی را رقم زده است. نقش این شهر تاریخی در مذهب، ادبیات و فلسفه شهره آسیا و جهان مدرن است. این شهر میراث‌دار و یادگار شهرهای پارسه، اصطخر، بیشاپور، شهر اردشیرخوره، گور فیروزآباد و دارابگرد است. این شهر جانشین تخت جمشید است و میراث بزرگی از آیین‌ها و میراث معنوی عصر باستان را در خود جای داده است. با نام و نشان این شهر در کتب تاریخی از دوره‌های صفاری، سلجوقی، غزنوی، ایلخانی، آل مظفر، تیموری، صفوی، زندیه و قاجاریه و... آشنا هستیم اما آیا به همان نسبت که در کتاب‌های تاریخی با نام و نشان این شهر آشنا هستیم، میراث باستان‌شناسی از این دوره‌ها در این شهر به جای مانده یا مستندنگاری شده است؟ پرسشی که مطرح می‌شود راهکار آن مطالعات باستان‌شناسی شهری برای شهر شیراز است. ابن شهر طی صد سال اخیر به شدت آسیب دیده و میراث باستان‌شناسی شهر شیراز متلاشی شده است.

دروازه‌های شهر شیراز از دوره زندیه و قاجاریه و میدان بزرگ مرکزی شهر که مانند میدان نقش جهان اصفهان بود در ساخت‌وسازهای دوره پهلوی از بین رفتند. انسجام و اصالت میراث زندیه شهر از هم فروپاشیده شد و درک معنایی شهر بین بازار، ارگ کریمخانی، مسجد زیبای وکیل، دیوان‌خانه با وجود تلاش‌های چند ده اخیر از بین رفته است.

با ساخت‌وسازهای بی‌رویه به نام توسعه، سردر زیبای مدرسه ملاصدرا گم شده و این شاهکار عصر صفوی بی نام و نشان باقی مانده است. روابط منسجم و اصالت‌بخش مسجد عتیق، حرم احمد بن موسی (ع) به عنوان هسته آغازین شهر و نسبتش با مسجد نو و مجموعه‌های وابسته به آن در سده‌های میانه اسلامی غیر قابل درک شده است و به همین نسبت مدرسه خان نسبتی با عناصر پیرامونی خود ندارد. میراث دوره متأخر عصر اسلامی به ویژه ده‌ها اثر دوره زندیه را چگونه می‌توان با میراث عصر میانه و آغازین اسلامی مربوط دانست و درک کرد؟ همه این دخالت‌ها در بافت تاریخی شهر شیراز به نام خدمت به آثار، خدمت به مردم و شهر شیراز طی یک قرن اخیر انجام شده است. نتیجه خدمت عدم درک مفهوم و مبانی معرفتی میراث فرهنگی شد؛ یعنی همان آرمان جامعه ایرانی که می‌توانست بافت تاریخی شهر شیراز را به عنوان یک اصالت مذهبی فرهنگی در قالب یک مفهوم ارائه کند، گم شد. نوسازی‌ها عملا ارتباط معنوی نسل جوان و آینده را با مساجد و مدارس تاریخی و پیوند با بقاع متبرکه در بافت تاریخی شهر شیراز با رویکرد هویتی و معنوی بسیار سخت کرده است. به جای اینکه در مسیر ورود به مجموعه شاهچراغ (ع) شاهد چند مرحله تاریخی از میراث گران‌بهای گذشته باشیم و آثار تاریخی در موزه‌ها و سایت موزه‌های شبانه دارای نورپردازی باشند و بافت و ریشه‌های میراثی شهر تاریخی شیراز را در مسیرهای گردشگری محورهای حرم با کاوش‌های باستان‌شناسی به مردم نشان دهیم به هر دلیل و عنوانی تخریب شدند، مدارک باستان‌شناسی از بین رفت و نتوانستیم آنها را نگه داریم.

جداکردن فضاهای تاریخی پیرامون حرم و ساخت ساختمان‌های جدید پیرامون یک بنای مقدس بیشتر گرایش به جهان مدرن امروز را نشان می‌دهد و ما را از معنویت گذشته دور می‌کند. در این مرحله تنها راهکار مطالعات باستان‌شناسی شهری است که می‌تواند لایه‌های باستان‌شناسی و تاریخی یک هزاره و نیم از عصر اسلامی را برای نسل امروز و آینده به نمایش بگذارد. در زیر سطح این خانه‌هایی که در ظاهر فرسوده یا تاریخی هستند صدها اثر باستانی دیگر وجود دارد. در حقیقت بافت مرکزی شهر شیراز خود یک محوطه تاریخی و یک بافت باستان‌شناسی نیازمند مطالعه است. مطالعات باستان‌شناسی شهری به ما خواهد گفت شهر شیراز چگونه شکل گرفته است، چه بخش‌هایی از آن لازم است حفظ شود، چگونه می‌توان اهداف و ایده‌های شکل‌گیری حرم احمد بن موسی (ع) را با مجموعه‌های وابسته به آن برای نسل امروز معنا بخشید، درک بصری و مفهومی الگوهای توسعه پایدار میراث فرهنگی در سومین حرم اهل بیت چگونه و با اتکا به کدام میراث قابل تبیین است، سایت موزه‌های شهری پیرامون حرم چگونه می‌تواند به درک مفهوم تاریخی و تقدس حرمین کمک کند، انسجام و اصالت بین عناصر وابسته به هم در محدوده بافت تاریخی شهر شیراز چگونه قابل تعریف و اجراست، احیای خانه‌های فرسوده با همان سبک و سیاق تاریخی با چه نوع کاربری‌هایی می‌توانند ما را به هویت تاریخی پایدار در جهان ناپایدار امروز برساند. بنابراین پیش از مطالعه و تشخیص نمی‌توان برای توسعه با هدف خدمت به سرعت گام برداشت. امروز به جای دنبال‌کردن مسئله توسعه مدرن در این بافت تاریخی ارزشمند باید به دنبال ثبت میراث جهانی شهر شیراز بود زیرا شیراز شایسته ثبت جهانی است. پس از ثبت جهانی است که مسئله توسعه پایدار شهر شیراز با رویکرد گردشگری مذهبی و فرهنگی می‌تواند نهادینه شود و از آن به عنوان یک ثروت فرهنگی تاریخی برای همه مردم بهره برد. راه‌های رسیدن به ثروت، ساخت‌وسازهای بی‌رویه، ساختن خیابان‌های متعدد، تغییر کاربری‌های غیرمرتبط و فروش نیست. راه‌های رسیدن به ثروت در شهرهای تاریخی ثبت جهانی و توسعه پایدار میراث فرهنگی و گردشگری است. این گنجینه بی‌نظیر در زمانی قابل درک و فهم معاصر است که به روزگار شهرهای آسیایی یعنی زمانی که آسیا جهان بود رجوع کنیم. رقیب شیراز سمرقند و بخارا، هرات و غزنه، تبریز و اصفهان و مشهد بود، شهرهایی که روزگاری پایتخت‌های مکاتب هنری و فرهنگی جهان اسلام بودند و امروز هم شیراز شهره آفاق و انفاس است. شیراز و مردم شهر شیراز یک شهر ویژه در دید مردم ایران، آسیا و جهان هستند. شیراز امید مردم به زندگی است. ظرفیت‌های تاریخی، مذهبی، طبیعی و سلامت در شهر شیراز برای توسعه پایدار گردشگری و ایجاد فرصت‌های بزرگ گردشگری برای همه مردم ایران و جهان مناسب و کافی است. در طرح آمایش سرزمین این شهر را با کارکرد گردشگری باید ویژه دید و برای آن برنامه‌ریزی کرد. باغ‌ها و خانه‌های زیبای شیراز، گنبدهای فیروزه‌ای و سردرهای زیبای سرتاسر مزین کاشی‌کاری‌شده در هر گوشه این شهر هویداست، در آن گوشه شهر از تشرف معنوی دارالمصحف و حرم بیرون می‌آیید و به سعدی و حافظ روانه می‌شوید. اگر فرصت داشته باشید به تخت جمشید و پاسارگاد می‌روید و از ویرانه‌های شهرهای کهن ایران‌زمین، شهر گور و بیشابور و دارابگرد بازدید می‌کنید. در کجای این جهان هستی با این همه تاریخ و تمدن مواجه می‌شویم که این‌چنین ایرانیان را به شوق حیات هستی سرمست و زنده نگه دارد. به واقعیت باید فارس و شیراز در تمام برنامه‌های توسعه پایدار با رویکرد گردشگری ویژه منطقه هخامنشی (پارسه- پاسارگاد)، منطقه ویژه ساسانی فارس (فیروزآباد، بیشاپور، سروستان و دارابگرد) و منطقه ویژه شیراز به عنوان شیرازه فرهنگ و هنر تمدن ایران‌زمین و سومین حرم اهل بیت (ع) در رأس برنامه آمایش سرزمین ایران قرار گیرد تا بتوان به عظمت ارزش‌های جغرافیای تاریخ و تمدن ایران‌زمین پی برد.

نوروز
جشنی از پس هزاره‌ها

محمدرضا نسب‌عبداللهی، باستان‌شناس: ایرانیان دو جشن بزرگ مرتبط با طبیعت دارند؛ مهرگان به عنوان جشن آغاز پاییز و نوروز هم‌زمان با اعتدال بهاری. جشن مهرگان روز پیروزی فریدون بر ضحاک یا در روایت شاهنامه فردوسی روز تاج‌گذاری فریدون قلمداد می‌شود و نوروز هم بر پایه روایت شاهنامه در دل روایت بر تخت نشستن جم، پادشاه پیشدادی آمده است. جشن نوروز هشتم مهرماه سال ۱۳۸۸ در یونسکو ثبت شد. ایران پرونده این آیین باستانی را به طور مشترک با جمهوری آذربایجان، هند، قرقیزستان، پاکستان، ترکیه و ازبکستان ثبت کرد و در آذرماه سال ۱۳۹۵ نام افغانستان، عراق، قزاقستان، تاجیکستان و ترکمنستان نیز به این پرونده اضافه شد و نوروز به نام ۱۲ ملیت ثبت جهانی شد.

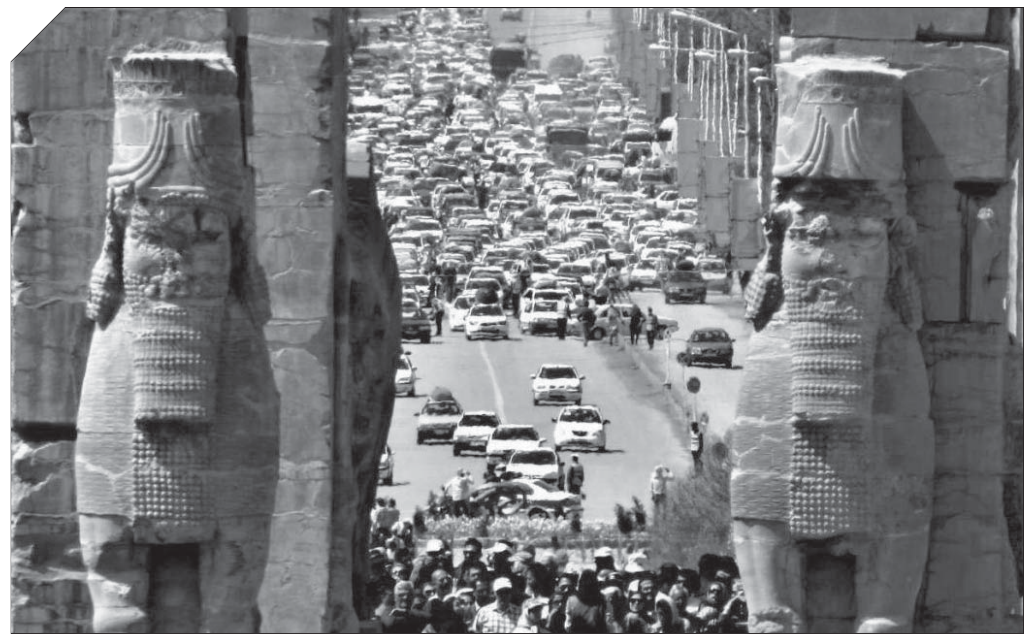

پیشانوروز: چهارشبِ سوری

نوروز از پسِ هزاره‌ها به ما رسیده اما پیش از آنکه درباره این جشن بزرگ بنویسم، باید از پیشانوروز نوشت. جشن سوری یا آنچه ما امروز به عنوان چهارشنبه‌سوری می‌شناسیم از جشن‌های پیشانوروزی به شمار می‌رود که آتش مهم‌ترین عنصر آن بوده است.

جشن سوری یا چهار شبِ سوری یا چهارشنبه‌سوری که امروزه برگزار می‌کنیم در واقع «جشن سوری» پایان سال است که از اجداد ایران‌زمینیان به یادگار مانده و هزاران سال است که بزرگش می‌شمارند. جشن «سوری» به مدت «چهار شب» مانده به اعتدال بهاری و با دو انگیزه برپا می‌شده، یکی در «پیشوازِ سال نو» و دیگر در «پیشبازی و پذیرفتاری فروهر درگذشتگان». ایرانیان در روزگاران کهن، هر روز از ماه را به نامی می‌شناختند و می‌دانیم که اجداد ما در آن روزگاران، هفته یا روزهایی به نام شنبه، یکشنبه و... نداشتند تا نام جشن سور و آتش نوروزی، «چهارشنبه‌سوری» باشد. اجداد ما بر این باور بودند که «فروهر درگذشتگان» در روزهای پایانی سال از آسمان فرود می‌آیند و به خانواده و بستگان خود سر می‌زنند و نیاکان ما بر پایه همین باور، «روی بلندی‌ها، بر فراز کوه‌ها و پشت‌بام‌ها» می‌رفتند، آتش می‌افروختند تا این آتش مانند یک نشانه و راه، در مسیر فروهر درگذشتگان راهنمای آنان باشد. جشن سوری چون به مدت چهار شب برگزار می‌شده، به تدریج به عنوان «چهار شبِ سوری» نامبردار شد.

محمدبن جعفر نَرشَخی که اهل «نرشخ» یکی از روستاهای بخارا بوده، در کتاب «تاریخ بخارا» که مربوط به ۳۳۲ هجری قمری است، آورده: سال تمام نشده بود که چون شب سوری، چنان‌که عادت قدیم است، آتشی عظیم افروختند (نرشخی، ۱۳۶۳:۳۷). بر پایه این سند می‌دانیم جشن سوری که در آخر سال برگزار می‌شده، یک جشن کهن و قدیمی بوده که نویسنده از آن به‌عنوان «عادت قدیم» نام برده و این اصطلاح قاعدتا به دوران باستان اشاره دارد.

همچنین عبدالنبی شیخ‌الاسلام بهبهانی در کتابش به نام «بدایع‌الاخبار» که حدود ۳۰۰ سال قبل نوشته شده، در بخشی که به «روزهای پایانی اسفند ۱۱۰۰ شمسی» و حمله افغان‌ها به اصفهان مربوط است، آورده که سلطان احمدمیرزا فرزند شاه‌سلطان حسین صفوی، «جشن سوری» ترتیب داد (بهبهانی، ۱۳۸۹:۹۵). بر پایه این سند هم می‌دانیم آنچه را که امروز به عنوان جشن چهارشنبه‌سوری می‌شناسیم، دست‌کم تا ۳۰۰ سال پیش از آن به عنوان «جشن سوری» یاد می‌شده. ولی اینکه این جشن چه هنگام از جشن سوری و جشن چهار شبِ سوری به «چهارشنبه‌سوری» تغییر نام پیدا کرد، خیلی روشن نیست، مهم این است که این جشن با وجود تغییر نام همچنان زنده است و گرامی داشته می‌شود و هویتش بر جای مانده است.

پیشینه نوروز

نوروز واژه‌ای است مرکب از دو جزء که روی هم به معنای روز نوین است و بر نخستین روز از نخستین ماه سال خورشیدی، آن‌گاه که آفتاب به برج حمل انتقال می‌یابد، اطلاق می‌شود و در اصطلاح بر جشن سرِ سال پارسی ـ ایرانی، که در روز نخست فروردین‌ماه برابر با ۲۱ مارس مسیحی ـ آغاز فصل بهار ـ برگزار می‌شود، گفته می‌شود. اصل پهلوی این واژه «نوک‌روچ یا نوگ‌روز» بوده است (اذکایی، ۱۳۵۳:۱).

از جشن نوروز در اوستا نام برده نشده است اما در کتاب دینکرد (دوره ساسانی) در مورد این عید این مطلب را می‌یابیم: درباره نوروز - و مهرگان و دیگر جشن‌های کهن- «نوی» آن از آغاز آفرینش است. نخستین روز به عنوان نوروز معین شد. بر عامه مردم (این) مسلم و طبیعی است و فرّه آن که از زمان‌های پیش و کهن است، در سراسر جهان گسترده شده است. از آن مردم به راحتی و آسایش می‌رسند و آنان با امید آسایش در طی آن جشن‌ها در کار و رنجشان به خشنودی می‌رسند (کریستین‌سن، ۱۳۹۸:۴۷۸).

به روایتی دیگر گویند دیرزمانی در ایرانشهر باران نبارید، اما چون جمشید بر تخت نشست، در این روز، یعنی «نوروز» پس از یک دوران طولانی خشک‌سالی، باران بارید. مردم آن را به فال نیک گرفتند و آب باران به هم ریختند و این آیین در میان آنها نگاهداری شد و به شکرانه آن نوروز را جشن گرفتند (همان:۴۱۶).

ابوریحان بیرونی گوید: از رسم‌های پارسیان نوروز چیست؟ نخستین روز است از فروردین‌ماه، و زین‌جهت روز نو نام کردند، زیراک پیشانی سال نو است. آنچه از پس اوست از این پنج روز همه جشن‌هاست و ششم فروردین‌ماه نوروز بزرگ است. زیراک خسروان بدان پنج روز حق‌های حشم و گروهان [و بزرگان] بگزاردندی و حاجت‌ها روا کردندی، آن‌گاه بدین روز ششم خلوت کردندی خاصگان را. و اعتقاد پارسیان اندر نوروز نخستین آنست که او روزی است از زمانه، بدو فلک آغازید گشتن (بیرونی، ۱۳۶۷:۲۵۳).

بیشتر تاریخ‌نویسان و صاحبان فرهنگ‌ها «جمشید پادشاه پیشدادی» را پایه‌گذار نوروز می‌دانند. «مسعودی» گوید: جمشید به پادشاهی رسید و او مقیم فارس بود. بسیاری از کسان بر این رفته‌اند [بر این نظر هستند] که نوروز به ترتیبی به روزگار او پدید آمد و به دوران پادشاهی او رسم شد (مسعودی، ۱۳۸۲:۲۱۸). با این حال برخی مانند ابوریحان بیرونی هرچند از انتساب نوروز به جمشید سخن رانده اما می‌گوید نوروز پیش از جمشید نیز بزرگ و معظم بود (بیرونی، ۱۳۸۶:۳۲۷).

بیرونی می‌گوید: فروردین‌ماه، نخستین روز آن روز نوروز است که اولین روز سال نو است (همان، ۳۲۴). چون جمشید به پادشاهی رسید دین را تجدید کرد و این کار خیلی بزرگ به نظر آمد و آن روز را که روز تازه‌ای بود، جمشید عید گرفت اگرچه پیش از این هم نوروز بزرگ و معظم بود. باز عیدبودن نوروز را چنین گفته‌اند که چون جمشید برای خود گردونه بساخت در این روز بر آن سوار شد و جن و شیاطین او را در هوا حمل کردند و به یک روز از کوه دماوند به بابل آمد و مردم برای دیدن این امر در شگفت شدند و این روز را عید گرفتند. دسته دیگر از ایرانیان می‌گویند که جمشید زیاد در شهرها گردش می‌نمود و چون خواست به آذربایجان داخل شود بر سریری از زر نشست و مردم به دوش خود آن تخت را می‌بردند و چون پرتو آفتاب بر آن تخت بتابید و مردم آن را دیدند این روز را عید گرفتند (همان، ۳۲۷).

در تاریخ الامم و الملوک محمد بن جریر طبری و ترجمه آن از ابوعلی محمد بلعمی وزیر آمده است: «و علما را بفرمود جمشید، آن روز که من بنشستم به مظالم شما نزد من باشید تا هرچه در او داد و عدل باشد بنمایید تا من آن کنم و آن روز که به مظالم نشست روز هرمز بود از ماه فروردین پس آن روز (رسم) کردند و بر گیران اکنون سنت گشت».

حکیم عمر خیام، ریاضی‌دان، منجم و شاعر قرن پنجم و ششم هجری در «نوروزنامه» درباره این جشن می‌نویسد: اما سبب نهادن نوروز آن بوده است که چون بدانستند که آفتاب را دو دور بود؛ یکی آن که هر ۳۶۵ روز و ربعی از شبانه روز به اوّل دقیقه حَمَل باز آید به همان وقت و روز که رفته بود و چون «جمشید» آن را دریافت «نوروز» نام نهاد و جشن و آیینی آورد و پس از آن پادشاهان و دیگر مردمان بدو اقتدا کردند (خیام، ۱۳۱۲:۲).

به زبان پارسی «شید» به معنی «پرتو» و «جم» به معنی «ماه» است و او را به سبب زیبایی‌اش «جمشید» نامیده‌اند (ابن اثیر، ۱۳۷۱:۲۴۷). [جمشید] فرمان داد تا برایش گردونه‌ای از شیشه بسازند و اهریمنان را بر آن بست و سوار گردونه شد و بر آسمان پرواز کرد و در هوا ظرف یک روز از دنباوند (دماوند) تا بابل پیش رفت، آن روز هرمز روز از فروردین‌ماه بود و مردم آن را تا پنج روز بعد عید گرفتند (همان، ۲۴۸).

کهن‌ترین اشاراتی که درباره نوروز در ایران در دست داریم همان است که آن را به جمشید نسبت داده‌اند و شرحش در شاهنامه آمده است و از نوشته‌هایی هم که پیرامون حکومت هخامنشیان وجود دارد، می‌توان به وجود نوروز در آن عصر پی برد... می‌دانیم که در تخت جمشید، در آغاز سال نوی بهاری، مراسم عظیمی برگزار می‌شد در این مراسم، شاه نمایندگان هر قوم و ملت را به حضور می‌پذیرفت و هدایایی از سوی آنان دریافت می‌کرد (بهار، ۱۳۹۶:۲۶۰ و ۲۶۳). افتخار بنیان‌نهادن نوروز که عید بزرگ سالانه ایرانیان است و فرصتی است برای شادمانی‌ها و عیدی‌دادن‌ها، به جمشید تعلق دارد (هینلز، ۱۳۹۱:۵۷). درباره ارتباط هخامنشیان و جشن نوروز، هینلز می‌گوید: هنگامی که کوروش بزرگ بر بابل چیره شد، بنا به شیوه سنتی بابلی پسر خود کمبوجیه را در جشن نوروز (در ۵۳۸ ق.م) به‌عنوان شاه بین‌النهرین برگمارد (همان، ۱۵۴).

فردوسی داستان جشن نوروز و جم را این‌گونه روایت کرده است:

«چو خورشید تابان میان هوا/ نشسته بر او شاه فرمانروا/ جهان انجمن شد بر آن تخت او/ شگفتی فرومانده از بخت او/ به جمشید بر گوهر افشاندند/ مر آن روز را روز نو خواندند/ سر سال نو هرمز فرودین/ برآسوده از رنج روی زمین/ بزرگان به شادی بیاراستند/ می و جام و رامشگران خواستند/ چنین جشن فرخ از آن روزگار/ به ما ماند از آن خسروان یادگار».

نوروز جشن زایش کیهانی مردمان و آفرینش انسان است. در این زایش‌ها هرچه شمار مردمان افزایش گیرد، نیروی اورمزدی بیشتر خواهد گشت و نیروی اهریمن شکست خواهد یافت. ازاین‌رو یاران اهریمن با شکل‌های گوناگون خود، با شکل‌های غیرطبیعی و ترس‌آور خود برای جنگ و ستیز و برای جلوگیری از تولد مردمان بر روی زمین می‌آیند. در این جنگ انسان از پشتیبانی اورمزد و فروهرهای پدران برخوردار است... بنا بر اسطوره باستانی دیگر، در طول سال ۱۲ تن از یاران اهریمن در کار جویدن و بریدن و برانداختن ۱۲ ستونی هستند که جهان را نگاه می‌دارند. در روزهای پیش از نوروز، وقتی ستون‌ها در شرف افتادن هستند، یاران اهریمن به شادی اینکه کار نابودی جهان پایان یافته است، برای رقص و پایکوبی به زمین می‌آیند و چون بازمی‌گردند، می‌بینند که همه ستون‌ها مرمت یافته‌اند. نمادی دیگر از ستیز میان یاران اورمزد و یاران اهریمن و سرانجام پیروزی نیکی بر بدی در آغاز سال نو و در نوروز (فره‌وشی، ۱۳۵۵:۴۹). اسطوره دیگری نیز آیین‌های نوروزی را همراهی می‌کند، یکی از آنها آیین نیایش به ایزد «رپیتوین» است که درست در همین موقع از سال برگزار می‌شود. «رپیتوین» سرور گرمای نیم‌روز و ماه‌های تابستان است و یکی از وظایف او این است که هر وقت دیو زمستان به جهان یورش می‌آورد، او در زیر زمین جای می‌گیرد و آب‌های زیرزمینی را گرم نگاه می‌دارد تا گیاهان و درختان نمیرند و به خصوص ریشه‌های درختان را در برابر یورش سرمای زمستانی پاس می‌دارد. بازگشت سالانه او در بهار است که نمادی است از پیروزی نهایی نیکی‌ها بر بدی‌ها و بهارها بر زمستان‌ها. شکوفه درختان در بهاران طلیعه پیروزی «رپیتوین» است و به همین مناسبت جشن ویژه‌ای و نیایشی که تقدیم رپیتوین می‌شد، بخشی از مراسم نوروزی را تشکیل می‌داد و از این دید، نوروز منادی از پیروزی عنصر نیک است در نبرد فصل‌ها (هینلز، ۱۳۹۱:۴۵).

جشن‌های دوره باستان عمدتا ریشه‌های اجتماعی دارند که هرچه جلو می‌آیند، به آن شاخ‌وبرگ‌های فرهنگی افزوده می‌شود، نوروز هم از همین جنس است. به‌عنوان مثال، زمینی که در زمستان سخت و سرد است و با اعتدال بهاری جان دوباره می‌گیرد؛ در واقع اینجا به این تغییر ظاهری جسم و جان جهان، بار فرهنگی داده می‌شود و آن را نوزایی طبیعت توصیف می‌کنند. یا در بخشی از مناطق در ایران در اولین شنبه سال نو، آش رشته می‌پزند که به «آش شنبه سال» معروف است و بر این باور هستند که در اولین شنبه سال با پخت آش، رشته امور زندگی در سال نو به بهترین وجه رقم خواهد خورد. یا نوروز را آغاز آفرینش توصیف کرده‌اند؛ این باورهای فرهنگی در ذات جشن نوروز نبوده؛ اما به مرور زمان این شاخ‌وبرگ‌های فرهنگی با نوروز درآمیخته شده و فرهنگ نوروز به مرور زمان شکل گرفته است. نوروز نوزایی طبیعت است و شب و روز در آغاز اعتدال بهاری مساوی‌اند، همچنان که سعدی هم در وصف بهار می‌گوید: «بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار». جشن نوروز از اعتدال بهاری آغاز می‌شود. در دانش ستاره‌شناسی، اعتدال بهاری یا اعتدال ربیعی در نیم‌کره شمالی زمین به لحظه‌ای گفته می‌شود که خورشید از صفحه استوایی زمین می‌گذرد و به سوی شمال آسمان می‌رود. این لحظه، لحظه اول برج حمل نامیده می‌شود که در تقویم خورشیدی برابر با نخستین روز (اورمزد روز) از ماه فروردین یا نوروز است. جشن نوروز در تقویم میلادی با ۲۱ یا ۲۲ مارس مطابقت دارد (نجمی، ۱۳۹۲: ۱۸۵).

رسم بوده است که در نوروز، دختران جوان در تنگ‌ها و کوزه‌ها، دزدانه و به طور پنهانی از زیر آسیاب‌ها و از چشمه‌سارها و مخزن قنات‌ها آب می‌آوردند. بر گلوگاه تنگ‌ها و کوزه‌ها گردنبندی از یاقوت سبز که به نخ زرین کشیده شده و منجوق‌هایی از زبرجد بر آن آویخته شده بود می‌بستند (اینوسترانتسف، ۱۳۴۸: ۹۷).

نوروز از ایران تا بین‌النهرین

نوروز جشنی پیشاآریایی است، به این معنا که پیش از مهاجرت آریایی‌ها به این سرزمین، جشن نوروز در فلات ایران بزرگ شمرده می‌شده. حتی می‌توان نشانه‌هایی از نفوذ فرهنگی این جشن را در بین‌النهرین و تمدن سومر سراغ گرفت.

مهرداد بهار می‌گوید: به احتمال بسیار، این اعیاد، به‌ویژه نوروز و مهرگان، که به اعیاد برزگر می‌ماند و نه به اعیاد گله‌دار، باید اعیاد سخت کهن در نجد ایران بوده باشند و به پیش از تاریخ بازگردند و از آنِ اقوام بومی این سرزمین، اجداد غیرآریایی ما، باشند (بهار، ۱۳۹۶: ۴۹۵).

عید باززایی در واقع به دوموزی، خدای سومری مربوط بوده است. این ایزد در پایان هر سال کشته و سر سال نو دوباره متولد می‌شد و زایش دوباره او را جشن می‌گرفتند، چون با زایش او گیاهان و دانه‌ها می‌روییدند. این جشن در واقع نشانه‌هایی از نوروز در خود دارد.

تمدن‌های بین‌النهرین شامل سومری، اکدی، بابلی، آشوری، کلدانی (بابلی جدید) هستند که به ترتیب در این منطقه به وجود آمدند و حکومت تشکیل دادند. بین‌النهرینی‌ها حدود سه هزار سال در این منطقه تداوم داشتند. در هزاره سوم و اواخر هزاره چهارم ق.م، سومر در پایین دره بین‌النهرین قرار دارد. درباره منشأ قوم سومر و تمدن سومر نظرات مختلفی مطرح است. درخصوص نحوه شکل‌گیری تمدن سومری اتفاق نظر وجود ندارد. گروهی از مورخان معتقدند تمدن‌های قدیم سومری و ایلامی که در کنار یکدیگر هستند، منشأ واحد دارند و محل اولیه‌شان منطقه‌ای در جنوب شرق ایران یعنی کوهستان‌های بلوچستان بوده. در مقابل اما ساموئل نواه کرامر یکی از شرق‌شناسان آمریکایی و استاد آشورشناسی دانشگاه پنسیلوانیا و صاحب چندین اثر (الواح سومری، تاریخ با سومر آغاز می‌شود...) درباره آشور و سومر و بین‌النهرین معتقد است تمدن را مهاجرانی از جنوب غربی ایران به جنوب بین‌النهرین آوردند. در واقع عقیده دارد تمدن در بین‌النهرین وجود نداشته؛ بلکه در ابتدا در جنوب غربی ایران، تمدن شکل گرفته و سپس از طریق مهاجرانی از جنوب غربی ایران، در جنوب بین‌النهرین تمدن شکل گرفته. به هر روی سومریان که جشن سال نو را برپا می‌داشتند، ریشه و اصالت‌شان به فلات ایران بازمی‌گردد.

نوروز و حاجی فیروز

فیروز معروف‌ترین شخصیت در بین دلقک‌های سنتی مردم است که در روزهای نزدیک نوروز در خیابان‌های ایران سروکله‌اش پیدا می‌شود. حاجی فیروز با خواندن ترانه‌های سنتی و رقص و نواختن دایره زنگی‌اش بابت [دریافت] کمی پول، رهگذران را سرگرم می‌کند. او به‌ندرت درِ خانه‌ها را می‌زند؛ اما به محض آنکه دری گشوده شود، کار خود را شروع می‌کند. حاجیِ فیروز صورت خود را سیاه کرده، لباس‌های رنگ‌رنگی معمولا -نه همیشه- قرمزرنگ پوشیده و همواره کلاهی دراز و قیف‌مانند بر سر می‌گذارد. ترانه‌هایش به لحاظ واژگانی و ملودی کاملا سنتی و به صورت تصنیف‌های بسیار کوتاه تکرارشونده است (امیدسالار، ۱۳۹۸: ۱۴۵).

شاید حاجی فیروز کمابیش جایگزین تمام دلقک‌های سال نو در گذشته شده است؛ از جمله کوسه، میر نوروزی، غول بیابانی، آتش‌افروز و... . در مقاله‌ای که در آغاز در سال ۱۹۸۳ به چاپ رسید، مهرداد بهار در اظهارنظری عنوان کرد که فیگور حاجی فیروز از جشن‌ها و افسانه‌های مربوط به حماسه سیاوش - یعنی تموز در زبان سومری دوموزی- گرفته شده است که منشأ آن حماسه‌ها و افسانه‌هایی بوده که به ترتیب با الهه‌های بین‌النهرینی کشاورزی و چارپایان پیوند دارد. بهار دراین‌باره اذعان کرد که تموز هر بهار از دنیای مردگان بازمی‌گردد و جشن آن به یاد مرگ سالانه و تولد دوباره گیاهان و نباتات برپا می‌شود. در برخی از این جشن‌ها که مردم در خیابان‌ها آواز خوانده و می‌رقصند، بسیاری صورت‌های‌شان را سیاه می‌کنند. با توجه به این مدرک غیرموجه، بهار چنین استنباط کرد که حاجی فیروز ایرانی با صورت سیاه‌شده‌اش باید بازمانده مناسک بین‌النهرینی سیاه‌کردن صورت فرد هنگام حضور در جشن تموز باشد، بهار ۱۰ سال بعد در مصاحبه‌ای فرض اصلی خود را به مراتب با قاطعیت بیشتری بیان کرد و چنین ادعا کرد که «صورت سیاه‌شده حاجی فیروز نمادی از بازگشت او از دنیای مردگان بوده، لباس قرمز او نشان خون فریز سیاوش و جان‌گرفتن الهه قربانی‌شده بوده؛ درحالی‌که کیف و خوشی‌اش شور و شعف تولد دوباره است؛ نمونه‌ای از آنها که اکسیر جوانی و برکت را با خود به همراه دارند، در یادداشت اخیری که در فصل ۱۴ بندهشن نوشته شده است: چنین کاند. زنی کرد که نام سیاوخش ممکن است به معنای «مرد سیاه» یا «درد سیاه» چهره باشد و معتقد است که قسمت «سیاه» این نام ممکن است اشاره‌ای هم به سیاه‌کردن صورت شرکت‌کنندگان در جشن‌های بین‌النهرینی فوق‌الذکر یا به ماسک‌های سیاهی باشد که برای این جشن به صورت می‌زنند، او در ادامه می‌گوید که شخصیت حاجی فیروز ممکن است بازمانده این آیین‌های باستانی باشد. با این همه او در اثبات دیدگاه‌های خود ناکام است و مجموعه‌ای از گمانه‌زنی‌ها تنها بر مبنای قیاس‌هایی بدون هیچ نوع ضمانتی مبتنی بر سند و مدرکی به جا ماند. پژوهشگری دیگر [هاشم رضی دریافت که حاجی فیروز می‌بایست دنباله سنت سال نو دوره ساسانیان باشد که طی آن بردگان سیاه، که لباس‌های رنگی پوشیده و آرایش غلیظ داشتند، با آواز و رقص مردم را سرگرم می‌کردند. جعفر شهری حاجی فیروز را شخصیتی متأخرتر و به برخی از جشن‌های باستانی مذهبی مرتبط ندانسته؛ بلکه بیشتر آن را به بردگان سیاهی مربوط می‌داند که گروه‌های دلقک‌ها را تشکیل می‌دهند. او نظرش این است که رنگ قرمز لباس حاجی فیروز بیانگر شور و شادی بوده و نام فیروز به معنای فاتح می‌بایست دربردارنده فال نیک باشد در یک مقاله با محوریت انسان‌شناختی درباره جشن‌های ایرانیان دو شخصیت مجزا به نام‌های میر نوروزی شاهزاده (نوروز و حاجی فیروز به شکل ناموجهی با هم درآمیخته‌اند، با اشاره به این مسئله که حاجی فیروز بازمانده یک شخصیت قدیمی‌تر است (همان، ۱۳۹۸: ۱۴۸-۱۴۷).

نمونه‌ای از ترانه‌های حاجی فیروز را در زیر می‌خوانید:

حاجی فیروزه، سالی یه روزه، سالی یه روزه
همه میدونن، منم میدونم عید نوروزه، سالی یه روزه

ترانه‌ای دیگر:

ارباب خودم سلام و علیکم/ ارباب خودم سرت رو بالا کن/ ارباب خودم به من نیگا کن/ ارباب خودم لطفی به ما کن/ ارباب خودم بُزبز قندی/ ارباب خودم چرا نمی‌خندی

در برخی مواقع حاجی فیروز که درآمدش بسته به توانایی و استعداد او برای سرگرمی با شوخی و خوشمزگی است، برنامه‌اش را طوری پیش می‌برد تا سایر ترانه‌های سنتی را هم در روال عادی کار خود اجرا کند. یکی از معروف‌ترین اینها ترانه زیر است:

بشکن بشکنه بشکن!/ من نمیشکنم بشکن!/ اینجا بشکنم یار گله داره،/ اونجا بشکنم یار گله داره/ این سیاه بیچاره چقدر حوصله داره

میر نوروزی: شاهزاده جشن‌های سال نو یا پادشاه نوروز

میر نوروزی از مراسم‌های وابسته جشن نوروز بود که در ایران همزمان با بهار انجام می‌دادند. در ایران رسم بود در ایام عید نوروز محض تفریح عمومی و مضحکه فردی عامی و از میان مردم را به‌عنوان پادشاه یا امیر یا حاکمی موقتی به نام میر نوروزی انتخاب می‌کردند و فرمانروایان و حکام محلی، برای یک یا چند روز زمام امور شهری را بر عهده‌اش می‌سپردند.

نشانی از این رسم را در اثر سروانتس به نام دن کیشوت نیز ملاحظه می‌کنیم. قهرمان داستان را که علی‌الظاهر سفیه و ابله است در شهری لباس شاهان می‌پوشانند که چند روزی حکومت کند و مردمان تفریح کنند.

منابع:

- ابن الاثیر، عزالدین، تاریخ کامل جلد اول، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران: انتشارت علمی تهران
- اذکایی، پرویز، ۱۳۵۳، نوروز، تاریخچه و مرجع‌شناسی، تهران: نشر وزارت فرهنگ و هنر
- امیدسالار، محمود، ۱۳۹۸، نوروز، ترجمه رخساره خلیل‌زده، تهران: فرهامه
- اینوسترانتسف، کنستانتین، ۱۳۴۸، مطالعاتی درباره ساسانیان، ترجمه کاظم کاظم‌زاده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- بدایع الاخبار، بهبهانی، عبدالنبی شیخ‌الاسلام، تصحیح سعید میرمحمدصادق، ۱۳۸۹، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب
- بهار، مهرداد، ۱۳۹۶، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: آگه
- بهار، مهرداد، ۱۳۹۸، جستاری چند در فرهنگ ایران، تهران: آگاه
- بیرونی، ابوریحان، التفهیم لاوائل صناعة التنجیم، تصحیح جلال همایی، ۱۳۶۷، تهران: انجمن آثار ملی
- فره‌وشی، بهرام، ۱۳۶۴، جهان فروری، تهران: کاریان
- کریستین‌سن، آرتور، ۱۳۹۸، نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: تهران چشمه
- مسعودی، علی‌بن حسین، مروج‌الذهب و معادن‌الجوهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۱۳۸۲، تهران: انتشارات علمی
- نجمی، شمس‌الدین، ۱۳۹۲، نوروز بزرگ جشن ملی ایرانیان، مجله مطالعات ایرانی، شماره ۲۳
- نرشخی، محمدبن جعفر، تاریخ بخارا، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، ۱۳۶۳، تهران: توس

هینلز، جان، ۱۳۹۱، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: نشر چشمه

برچیده‌شدن تابلوی «خیابان آریوبرزن» در شیراز

شرق: تابلوی «خیابان آریوبرزن» شیراز بیش از سه ماه است که برچیده شده و دلیل آن نیز مشخص نیست. خیابان آریوبرزن در ضلع غربی میدان احسان شیراز قرار دارد. منابع محلی می‌گویند این موضوع را از طریق شهرداری شیراز پیگیری کرده‌اند؛ اما شهرداری در این زمینه پاسخی نداده است.

آریوبرزن، یکی از سرداران هخامنشی بود که همراه با سپاهیانش در برابر حمله اسکندر به ایران ایستادگی کرد و در این راه جانش را از دست داد. در بهار ۳۳۴ قبل از میلاد اسکندر مقدونی با ۴۰ هزار سپاهی عازم ایران شد. سپاه اسکندر در ۳۳۱ قبل از میلاد در «دربند پارس» با آریوبرزن و لشکرش مواجه شد. اسکندر مقدونی قشون خود را به دو قسمت تقسیم کرد، «پارمن ین»را از راه جلگه (یعنی از رامهرمز و بهبهان کنونی) به طرف پارس فرستاد و خود با سپاهیان سبک، راه کوهستانی را که به درون پارس امتداد می‌یابد، در پیش گرفت؛ زیرا می‌خواست قوایی که پارسی‌ها در این راه تدارک کرده بودند، در پشت مقدونی‌ها سالم نماند. او غارت‌کنان پیش رفت تا روز سوم وارد پارس شد و روز پنجم به دربند پارس رسید. بعضی از مورخان یونانی این جایگاه را دروازه پارس و برخی دروازه شوش نوشته‌اند و نویسندگان اروپایی بیشتر دروازه پارس گویند. به هر حال چنان‌که اسم آن می‌نماید، این محل معبری است تنگ که پارس را به شوش هدایت می‌کند. به‌این‌ترتیب با توجه به جغرافیای تاریخی این منطقه باید کهگیلویه کنونی باشد. این معبر سخت درحال‌حاضر «تنگ تک‌آب» نامیده می‌شود.

در این هنگام یعنی ۳۳۱ ق.م. «آریوبرزن» قهرمان ملی ایران در واپسین دوره افتخارآمیز فرمانروایی هخامنشیان با ۲۵ هزار سپاهی این تنگه یا دربند مهم را اشغال کرده و منتظر بود اسکندر مقدونی با قشونش وارد آن معبر شود تا او و سپاهیانش با رشادت خاص به مقابله و جنگ با او بپردازند.

آریان نوشته است که سردار مزبور -آریوبرزن- در این تنگ، دیواری ساخته بود. از اینجا باید استنباط کرد که این دربند هم مانند سایر دربندها دیواری محکم بوده و دروازه‌ای داشته. به‌این‌ترتیب هنگامی که مقدونی‌ها پیش آمدند، به جایی رسیدند که موافق مقصود آریوبرزن سردار وطن‌پرست بود. پارسی‌ها سنگ‌های بزرگ از بالای کوه به زیر غلتانیدند. این سنگ‌ها با قوتی هرچه تمام‌تر به پایین پرتاب شده و بر سر مقدونی‌ها می‌افتاد. یا در راه به برآمدگی یا سنگی برخورد می‌کرد و خرد می‌شد و با قوتی حیرت‌آور در میان مقدونی‌ها پراکنده می‌شد و گروهانی را پس از دیگری به خاک می‌افکند. علاوه‌برآن مدافعان معبر از هر طرف باران تیر و سنگ فلاخن بر مقدونی‌ها می‌باریدند. خشم مقدونی‌ها را در این احوال حدی نبود. چه می‌دیدند که در دام افتاده‌اند و تلفات زیاد می‌دهند، بی اینکه بتوانند از دشمنان خود انتقام بکشند؛ بنابراین می‌کوشیدند که زودتر خودشان را به پارسی‌ها رسانیده، جنگ تن‌به‌تن کنند. سرانجام اسکندر زمانی که دید چاره‌ای جز عقب‌نشینی ندارد، حکم صادر کرد که سپاهیان مقدونی دم سپرهایشان را تنگ به هم چسبانیده و روی سر گرفته به قدر سی استاد (یک فرسنگ) عقب نشستند. پس از اینکه اسکندر به جلگه برگشت، به شور پرداخت که چه باید بکند.

سرانجام پس از مجاهدات زیاد، مقدونی‌ها به قله کوه رسیدند. از اینجا از طرف راست راهی بود که آنان را به اردوی آریوبرزن هدایت می‌کرد. پارسی‌ها بی‌درنگ اسلحه برگرفته، حمله کردند. بعد بعضی از آنها مقاومت و برخی فرار کردند. در این احوال آریوبرزن با چهل نفر سوار و پنج هزار پیاده خود را بی‌پروا به سپاه مقدونی زده و عده‌ای زیاد از دشمن کشت و تلفات زیادی هم داد. یعنی از محاصره بیرون جست. او چنین کرد تا به کمک پایتخت بشتابد و آن را قبل از رسیدن مقدونی‌ها اشغال کند؛ ولی قشونی که اسکندر از راه جلگه به طرف پارس فرستاده بود، از اجرای اهداف او مانع شد.

در این هنگام آریوبرزن رشید در موقعیتی بسیار پرمخاطره قرار گرفته بود، از طرفی نمی‌توانست به شهر وارد شود، از طرف دیگر قشون مقدونی او را سخت تعقیب می‌کرد. با وجود این وضع یأس‌آور، این قهرمان ملی ایران راضی نشد تسلیم شود و به طرز حیرت‌انگیزی خود را به صفوف سپاه مقدونیان زد و از جان گذشته چندان جنگید تا سرانجام خود و یارانش شرافتمندانه به خاک افتادند و جان خود را در راه دفاع از ایران و ایرانی ایثار کردند.

خیابان
آریو برزن
Ario Barzan St.
ایست

گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران

شرق: بیستمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران با ارائه گزارش‌هایی از تعدادی از کاوش‌های سال ۱۴۰۰ دومین روز خود را پشت سر گذاشت. به گزارش روابط‌عمومی پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، نشست‌های تخصصی بیستمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران در دومین روز برگزاری ادامه دارد.

حنان بحرانی‌پور در چهارمین نشست تخصصی این گردهمایی با اشاره به فعالیت‌های صورت‌گرفته در کاوش نجات‌بخشیِ محوطه پیش از تاریخ چپرآباد (تپه گَرگَرو) اُشنویه آذربایجان غربی هدف اصلی این برنامه را با توجه به ماهیت نجات‌بخشی آن، به‌دست‌آوردن بیشترین اطلاعات موجود در زمان محدود پیش از غرقاب‌شدن محوطه در آب‌های سد اعلام کرد. این باستان‌شناس با بیان اینکه طی این برنامه دو ترانشه در دو بخش جنوبی و غربیِ محوطه تا خاک بکر کاوش شد افزود: پیش از انجام این برنامه میدانی، محدوده حوضه آبگیر سد چپرآباد دَر راستای آگاهی از آثار باستانی به‌منظور اجرائی‌شدن فاز دوم عملیات باستان‌شناسی نجات‌بخشی یعنی کاوش، در سال ۱۳۹۹ بررسی شد.

او اظهار کرد: نتیجه این بررسی، شناسایی ۱۳ محوطه باستانی بود که پنج محوطه برای کاوش نجات‌بخشی انتخاب شد. به گفته بحرانی‌پور، قدیم‌ترین محوطه شناسایی‌شده در این حوضه آبگیر، تپه چپرآباد است که از نظر جایگاه گاه‌شناختی بر اساس مواد سطحی مربوط به یکی از فرهنگ‌های هزاره پنجم ق. م در جنوب دریاچه ارومیه یعنی سنت سفالی دالما است. او تصریح کرد: با توجه به یافته‌های به‌دست‌آمده و دریافت‌های حاصل از کاوش، می‌توان گفت که محوطه چپرآباد از نظر زمانی دارای استقرارهایی از نیمه نخست تا اواخر هزاره پنجم ق. م است؛ این استقرار پیوسته و بدون هیچ گسست فرهنگی و شامل دو مرحله فرهنگی یعنی مرحله سنت سفالی دالما و مرحله انتقالی است. این باستان‌شناس افزود: نبود هیچ‌گونه وقفه فرهنگی در توالی چپرآباد برای روشن‌ترشدن گاه‌نگاری ایران به‌ویژه توالی پیش از تاریخ شمال غرب حائز اهمیت است، چراکه این مرحله انتقالی برای اولین‌بار با شاخصه‌های سنت سفالی مختص به خود شناسایی شد که هیچ‌گونه پیوستگی و شباهتی با مرحله شناخته‌شده پس از دالما در توالی پیش از تاریخ جنوب دریاچه ارومیه یعنی پیزدلی ندارد. او با اشاره به اینکه، وُیت و دایسون در بحث درباره توالی تپه پیزدلی اشاره کوتاهی به این فاز انتقالی بین سنت سفالی دالما و پیزدلی کرده‌اند افزود: با توجه به متفاوت‌بودن شاخصه‌های این دو سنت سفالی در چپرآباد، فرضیه وجود یک مرحله انتقالی بین این دو سنت فرهنگی یعنی دالما و پیزدلی بیشتر تقویت می‌شود.

فصل دوم کاوش باستان‌شناسی تپه بروه آذربایجان غربی

در ادامه این نشست گزیده‌ای از فصل دوم کاوش باستان‌شناسی تپه بروه آذربایجان غربی توسط مهناز شریفی ارائه شد. او با اشاره به اینکه حوضه رودخانه زاب یکی از مناطق مهم در ادبیات باستان‌شناسی شمال غرب است که کمتر مورد پژوهش قرار گرفته، تصریح کرد: کاوش بروه منجر به شناسایی استقراری از عصر مفرغ قدیم شد.

شریفی افزود: این پژوهش به بررسی عصر مفرغ قدیم در حوضه رودخانه زاب کوچک می‌پردازد، با این تفاوت که این دوره نه متعلق به فرهنگ کورا - ارس بلکه دارای فرهنگ حسنلوی VII است؛ فرهنگی که در آغاز با تغییرات بنیادین در همه زمینه‌های فرهنگی همراه بود. این باستان‌شناس با بیان اینکه در این راستا تپه بروه به‌عنوان یکی از کانون‌های حوزه نفوذ سفال نارنجی، مطالعه شد، تصریح کرد: عصر مفرغ قدیم با سفال‌های سیاه شناخته می‌شود و گونه سفال نارنجی که یکی از مؤلفه‌های فرهنگ مفرغ قدیم است، کمتر مورد مطالعه قرار گرفته و شناخت محدودی نسبت به این سنت فرهنگی وجود دارد.

او گفت: این نوشتار تلاش می‌کند با توجه به مطالعه مواد فرهنگی به این پرسش پاسخ دهد که نحوه تعاملات فرهنگی بین این محوطه با دیگر مناطق حضور این فرهنگ چگونه بوده است؟ در این راستا گاه‌نگاری نسبی و مطلق C14 انجام شد، آنچه اهمیت این محوطه را نشان می‌دهد انباشت ضخیم عصر مفرغ قدیم است که نشانگر استقرار طولانی‌مدت در این تپه است. شریفی در پایان خاطرنشان‌کرد: نتیجه این پژوهش نشان داد که محدوده زمانی اولین استقرار این محوطه در ۲۸۷۹ پ. م. بوده است.

گزارش فصل دوم کاوش خله‌کوه تاکستان قزوین

فریبا سعیدی‌انارکی نیز در این نشست به ارائه گزارش فصل دوم کاوش خله‌کوه تاکستان قزوین پرداخت و گفت: تپه خله‌کوه در بافت شهری تاکستان واقع شده و در میان خیابان‌های بافت قدیم شهر قرار گرفته است.

او تصریح کرد: هدف از فصل دوم کاوش خله‌کوه علاوه بر شناخت تداوم و گسست استقرارهای موجود در تپه، شناخت ارتباطات منطقه‌ای دشت قزوین و فرامنطقه‌ای فلات مرکزی، دشت تهران، شمال و شمال شرق ایران، حفاظت فیزیکی و ایجاد سایت موزه است. سعیدی‌انارکی با اشاره به اینکه در ترانشه A که در فصل اول زده شده بود کاوش ادامه یافته و در جبهه غربی و جنوب غربی آن سه ترانشه دیگر زده شد، افزود: کاوش نشان داد که در تمامی ترانشه‌ها نیم‌متر اولیه لایه‌های مضطرب است و پس از آن لایه فرهنگی تک‌دوره‌ای متعلق به دوره انتقالی مس‌سنگی وجود دارد. این باستان‌شناس افزود: یافته‌های کاوش حاکی از وجود ساختمانی است که احتمالا یک خانه بزرگ با چندین اتاق و فضاهای کاربردی مانند آشپزخانه و فضای باز برای انجام فعالیت‌های روزانه و فضایی برای ریختن خاکستر فعالیت‌های خانگی است.

نوزدهمین فصل کاوش شهر سوخته

در ادامه مقاله سیدمنصور سیدسجادی با عنوان نوزدهمین فصل کاوش شهر سوخته توسط روح‌الله شیرازی ارائه شد. او با بیان اینکه کاوش‌های بخش مسکونی شهر سوخته از سال ۱۳۷۸ آغاز شده و تاکنون در بخش شمالی، صنعتی، یادمانی و شرقی به انجام رسیده است، تصریح کرد: در فصل‌های گذشته کاوش در بخش مسکونی بیشتر در ارتباط با لایه‌های مرتبط با دوران II تا IV بوده است. این باستان‌شناس گفت: در فصل نوزدهم در آبان و آذر ۱۴۰۰ این کاوش‌ها در دو بخش مسکونی شرقی و ساختمان‌های شماره ۲۰ و ۳۳ متمرکز بوده است که ساختمان‌های شماره ۲۰ و ۳۳ بر اساس مطالعه عکس‌های هوایی و بررسی میدانی در سطح تپه با توجه به فرضیات گروه کاوش انتخاب شد.

فصل سوم کاوش باستان‌شناسی محوطه ویرانشهر شهرستان فاروج، خراسان شمالی

فصل سوم کاوش باستان‌شناسی محوطه ویرانشهر شهرستان فاروج، خراسان شمالی کار مشترک میثم لباف‌خانیکی و روکو رانته توسط خانیکی در ادامه این نشست ارائه شد. او گفت: دره اترک در حد فاصل کوه‌های هزارمسجد - کپه‌داغ و بینالود - آلاداغ یکی از مهم‌ترین گذرگاه‌های تاریخی خراسان به شمار می‌رود که از دیرباز امکان ارتباط جوامع ساکن در نواحی مرکزی آسیا را با بخش‌های شمالی و مرکزی فلات ایران فراهم می‌کرده است.

کاوش باستان‌شناسی فصل سوم محوطه تاریخی ویرانشهر به‌منظور شناخت دقیق‌تر دو مجموعه معماری صورت گرفت که بخش‌هایی از آنها طی فصل گذشته در تپه جنوبی و نیز در محل دروازه غربی محوطه شناسایی شده بودند.

او افزود: یافته‌های کارگاه Tr. 03 نشان داد که سازه عظیم خشتی به‌صورت راست‌گوشه بر گرد بخش مرکزی این مجموعه ساخته شده و با سازه‌های مکشوفه در فصل گذشته ارتباط ارگانیک دارد و هم‌راستایی دیوارهایی که در این کارگاه شناسایی شد، با راستای کلی حصار پیرامونی محوطه ویرانشهر نشان می‌دهد که مجموعه معماری مدفون در تپه جنوبی، به‌احتمال زیاد هم‌زمان با حصار احداث شده و در نتیجه مربوط به مراحل اولیه استقرار در محوطه ویرانشهر است.

به گفته این باستان‌شناس، در نتیجه کاوش فصل سوم، همچنین آشکار شد که مجموعه معماری تپه جنوبی در اثر زلزله‌ای مهیب تخریب شده و فضاهای داخلی در اثر فروریختن سقف و بخش‌های فوقانی سازه‌های معماری پر شده است.

فصل یازدهم کاوش‌های باستان‌شناسی مشترک ایرانی - ایتالیایی در تَل آجری پارسه فارس

فصل یازدهم کاوش‌های باستان‌شناسی مشترک ایرانی - ایتالیایی در تَل آجری پارسه فارس مقاله مشترک علیرضا عسکری‌چاوردی و پی‌یر فرانچسکو کالیری نیز توسط چاوردی ارائه شد.

او با بیان اینکه برنامه فصل یازدهم کاوش در محوطه تل آجری به مدت دو ماه با حضور هیئت مشترک ایرانی - ایتالیایی انجام شد، افزود: براساس اطلاعات جامعی که تا به امروز از کاوش محوطه تل آجری به دست آمده است، می‌توان گفت بنای تاریخی تل آجری دارای پلان مستطیل‌شکل و در ابعاد ۳۹/۰۷ متر (شمال غربی - جنوب شرقی) در ۲۹.۵ متر (بین غرب و شمال غربی - بین شرق و جنوب شرقی) با یک تغییر ۲۰ درجه به سمت شمال از محور شرقی - غربی است.

عسکری‌چاوردی تصریح‌کرد: دورتادور آن دیواری با ضخامت قابل‌توجه شکل گرفته که یک اتاق درونی نسبتا محدود به شکل کشیده را در بر می‌گیرد که از امتداد دو راهرو در دو سوی عرضی شمال غربی و جنوب شرقی قابل‌دسترسی بوده است. این باستان‌شناس افزود: در این فصل برج‌های دروازه جنوب شرقی، بخشی از راهروی جنوب شرقی و شمال غربی بنا و امتداد ضلع غربی بنا کاوش و نمایان شد.